

## مهدی خانبابا تهرانی

مهدی خانبابا تهرانی؛ زاده اردیبهشت ماه ۱۳۱۳ خورشیدی در تهران، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در همین شهر به پایان رساند. در دوران دبیرستان جذب فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی گشت و در ابتدا عضو سازمان جوانان حزب توده شد. وی پس از رستاخیز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به دلیل دخالت‌های بی مورد در امور سیاسی ایران و تلاش‌هایی در جهت امیال روسها و وابستگی به حزب توده دستگیر و برای مدت چهار ماه در زندان ارتش ماند. او در سال ۱۳۳۳ برای بار دوم به دلیل ادامه حرکت‌های ضد ملی که امنیت کشور را به خطر می‌انداخت و به بیگانگان راه کارهای تجاوز به ایران را نشان می‌داد دستگیر و اینبار به مدت سه ماه روانه زندان قزل‌قلعه شد.



خانبابا تهرانی در سال ۱۳۳۵ پس از آزادی جهت ادامه تحصیل به اروپا رفت. وی از سال ۱۳۳۵ در دانشگاه مونیخ نه تنها چندان تحصیلی نکرد بلکه همراه با دیگر مرتجعین سرخ و سیاه فعالیت‌های ضد میهنی را شروع کرد و همزمان در راستای سازماندهی جنبش دانشجویی به ایجاد یک سازمان به اصطلاح دانشجویی در خارج به کارهایی پرداخت که به ضرر امنیت ملی و آوازه فرهنگ و هنر ایران بود و سرانجام در پایه گذاری "کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی" سهم بزرگی ایفا نمود.

مهدی خان بابا تهرانی، یک روز پیش از ۲۲ بهمن سال ۵۷ (روز شورش بزرگ مسلمانان به همراه چپ‌های سنتی) به همراه گروهی از اعضای «کنفدراسیون دانشجویی» که در تمام مدت در بیرون از کشور آلت دست سازمان‌های امنیتی از جمله ام آی شش (Mi6)، کا گ ب (KGB) و یا سیا (CIA) شده بودند و گمان می‌کردند به آزادی‌هایی که وعده آنرا به دروغ به خودشان داده بودند خواهند رسید با رژیم سلطنتی مخالفت می‌کردند، به کشور بازگشت.

خان بابا تهرانی کوتاه‌تر از یک ماه در روز ۱۴ اسفند در همراه گروهی از نیروهای چپ در برپائی جبهه به اصطلاح دموکراتیک ملی بر ضد نیروهای مذهبی (اسلامی) کمر بست. این شخص از جمله همان گروهی است که همواره مدعی هستند «انقلاب مارا ندیدند» زیرا مذهبیبون پس از شورش با فشار بیش از حد به مخالفت با جبهه چپی‌های مانوئیست ویا استالینیست رفتند و خانبابا تهرانی هم از جمله آن خیانت‌کاران بود که با بیگانه‌های همراهی میکرد. این بدان معنی نیست که رژیم مذهبی با بیگانه‌های همراهی نمی‌کرد. مسیر آنها باهم فرق می‌کرد آخوند‌ها وابسته به ارتجاع سیاه دست‌نشانده انگلستان بودند ولی خانبابا تهرانی و دیگر یارانش در طیف چپ به جبهه مسکو و یا چین وابسته بودند. بهر حال تشکیل یک حکومت دینی و سرکوب نیروهای دیگر خطی بود که انگلستان و آمریکا به همراه هم برای تصاحب منابع نفتی ایران در مقابل روس‌ها و چینی‌ها بوجود آورده بودند.

خانبابا تهرانی از تجدید نظر در برداشت‌های سیاسی خود در سال‌های بعد بارها سخن رانده است، و از آنجا که «تربیت نا اهل را چون کردکان برگنبد است» نمی‌توان به او اعتماد کرد. چطور می‌شود به کسی که سالها عمرش را در چین گذرانده است اعتماد کرد؟؟ او می‌گوید: "ما نمی‌دانستیم که جامعه ایران این قدر مذهب زده است، اما بود و برای تنوری‌های ما آمادگی نداشت بگذریم که بخش‌هایی از تنوری ما هم در گذر زمان شکست خود را ثابت کرد اما مردم ایران وقتی امامشان به آنها می‌گفت فاطمه زهرا آن را می‌شناختند اما وقتی نیروهای چپ از روزا لوکزامبورگ حرف می‌زدند مردم وی را نمی‌شناختند. تازه اگر ما هم با ذهن‌های آن روزی خود موفق می‌شدیم، خود دیکتاتوری دیگری تشکیل می‌دادیم."

این شخص امروز هم که بیمار است و دیگر در این سن بالا فکرش کاری نمی‌کند، اگر دستش به یقه حکومت برسد و صاحب قدرت بشود فاشیسمی بدتر از حکومت «خفاشان خون آشام شب» برقرار خواهد کرد. او هنوز هم با برگشت نظام پادشاهی به کشور مخالف است. همانطور که سالها پیش که در آلمان زندگی می‌کرد با همکاری گروه تروریستی آلمان «بادرماینهوف» هنگامیکه اعلیحضرت محمد رضا شاه به‌همراه شهبانو فرح در سنت موریس درحال استراحت

بودند نقشه قتل و ترور آنان را می کشد. امروز اگر دستش برسد شاید فرزند آن دورا در یک اتاق تنها گیر بیاورد خفه کند. نفرت این فرد از خاندان پهلوی هرگز فروکش نکرده است و این موضوع از نوشته های او و گفته ها و گفتگوهایش بسیار روشن است. تقیه هم نمی کند.

خان بابا تهرانی نزدیک به شش سال با رژیم آخوندی ساخت و در میان آنها با آنها همکاری کرد. این فعال سیاسی ۶۷ ساله، شش سال پیش (در ۲۵ مین سالگرد شورش ۵۷) از کشور خارج شد. خودش به این بیرون آمدن از کشور نام «فرار دوباره از کشور» نام گذاشته است. او از قرار همراه شکرالله پاک نژاد که مدعی هستند دستگیر و محکوم به اعدام شده بودند از کشور خارج می شود. آنها پس از بیرون آمدن از کشور همراه یک عده چپ بی وطن دیگر به «شورای مقاومت ملی» پیوستند. (بخوانید مجاهدین خلق). این اشخاص که خود در سرپا شدن جمهوری جنگ و ننگ اسلامی فعال مایشاء بوده اند هرجا می نشینند می گویند ما گمان نمی کردیم رژیم مذهبی چند صبحی سر پا بماند. اینهم نوعی از زیر مسئولیت و گناه فرار کردن است.

خانبابا تهرانی مدعی است: «گروهی که پرچم خود را مذهب قرار داده بودند با سیستم مذهبی آخوندی ساختند و دیگران را راندند».

در داستان های خود مدعی می شود پدرش در زمانی که او در آلمان بوده و درس خیانت به کشور میخوانده در گذشته



سال ۱۹۶۵ در مجلس نمایندگان خلق چین هنگام ملاقات با گوموژو رئیس هیات نمایندگی نویسندگان چین - خسرو نراقی دیگر عضو هیئت که به چین مسافرت کرده بود در عکس دیده می شود

است و پس از آنکه از جمهوری اسلامی بیرون آمده و در فرنگ اقامت گزیده و همراه مجاهدین نگاهی خیانت آمیز به کشورش کرده است، مادرش را از دست داده است. به این دو دوره هم «دوره تبعید اول» و «دوره تبعید دوم» نام گذاشته است درحالیکه هردو بار به قصد همکاری با بیگانگان از کشور بیرون رفته و خود را به مراکز که از آنها حقوق و مواجب میگیرد نزدیک کرده است. «من عزیزانم را به خاک مهربان ایران سپردم». این حرف از خار در چشم دردناکتر است.

او می گوید: «من دیگر همه چیز را سیاسی نمی بینم، و از کین و نفرت هم به عنوان وسیله ای برای رسیدن به هدف و آرزو های خود بهره نمی گیرم» در حالیکه دروغ بزرگی می گوید او حتا حاضر نیست در اتافی که پرچم شیر و خورشید باشد وارد شود. در نوشته هایش هنوز ۲۸ امرداد را یک کودتا می داند و شاه را خائن می پندارد و استالین و آموزش های مانو را سرمشق خود قرار می دهد.

او همانطور که در گذشته یک فرصت طلب صرف بود هنوز هم به فرصت طلبی ادامه می دهد. نان دانی این چپ های سنتی که خیانت با خونشان عجين شده است فرصت طلبی است.

او در باره تشکیل شدن کنفدراسیون دانشجویان در خارج که همواره بر علیه امنیت ملی ایران فعالیت کرده است می گوید: «پس از ۲۸ امرداد علیرغم سرکوب مبارزه با اربابان آمریکائی و انگلیسی رژیم کودتا درحالیکه سازمان فدائیان اسلامی برای اولین بار پس از شهریور ۲۰ به اسلحه رو آورده بود، بر مبنای ایدئولوژی که داشتیم با استفاده از جو سیاسی آزاد در آلمان سازمانی را بنا نهادیم. در اوایل دهه ۴۰ برای انسجام بیشتر تصمیم گرفتیم با حفظ مواضع

ایدئولوژیکی (بخوانید مانویسم و کومونیسم مطلق) در راستای مبارزه با استعمار (انگار کومونیسم هرگز در هیچ کشوری استعمار بکار نبسته است!!) بایکدیگر متحد شدیم و زیر پوشش سازمان خاصی به نام "کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی" گرد هم آمدیم»

خانبابا تهرانی در این مورد هم دروغ می گوید او به دلیل اینکه مدرک نداشت و تحصیل درستی نکرده بود نمی توانست عضویت کنفدراسیون دانشجویان را داشته باشد. گرچه در تشکیل این کنفدراسیون موثر بوده است ولی عضویت رسمی این کنفدراسیون را نداشته است. این شخص بخودش دروغ می گوید چه برسد به شما یا به هرکس که بخوادطرف مشورتش قرار گیرد مسلم راست نخواهد گفت.

به این ترتیب خانبابا تهرانی به عنوان یک عامل استعمار و استثمار در اختیار کامل کشور های استعمارگر افتاد و فقط فرمانبر اوامر بیگانه شد.

شاید بتوان به جرات گفت که خانبابا تهرانی بزرگترین ضربه ها را در مبارزات ضد ملی کنفدراسیون دانشجویان به ایران زده باشد. دسیسه چینی، تفرقه اندازی، تشکیل گروه های ظاهرا انقلابی اما در نهم وابسته به دول غربی به شکلی امری عادی در زندگی مهدی خانبابا تهرانی حلول کرده و با خلیقات ثانوی وی عجین شده است و هرگز نمی تواند بدون خیانت به کشور زندگی کند.

خانبابا تهرانی در سال ۱۳۳۰ به عضویت سازمان جوانان حزب توده وابسته به مسکو در آمد. درحالیکه عضو سازمان جوانان حزب توده بود ضمنا برای فرمانداری نظامی تهران و سپس ساواک خیر چینی می کرد. این نشان از آن دارد که این شخص یک ذره خون پاک در رگهایش جریان ندارد و همواره در پی سفسطه بازی و آبریزگاهی زندگی خود را با دروغ و دغل اداره می کند.

جالب است بدانیم که او با «کارلوس» که در ۲۱ دسامبر سال ۱۹۷۵ شصت و سه تن از جمله ۱۱ تن از وزیران نفت کشور های جهان را از وین به گروگان گرفت همکاری کرده است. کارلوس درخواست کرد رادیو ها اعلامیه ای برضد اسرائیل را بخوانند. گرچه مقامات اتریش با این مورد موافقت کردند ولی معهدا کارلوس وزیران نفت را با هواپیما باخود برود که از جمله آنها زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی و جمشید آموزگار وزیر نفت ایران جزو گروگان ها بودند که در الجزائر آزاد شدند.

کارلوس هم همانند مهدی خانبابا تهرانی، از یک مکتب پیروی میکرد، کارلوس درکاراکاس دنیا آمده بود ولی طرفدار افکار مارکس بود. کارلوس در طول زندگی خود بیش از ۸۰ نفر را کشته بود. کارلوس که به «شغال» مشهور بود تا سال ۱۹۹۴ ناپدید بود و مقامات فرانسوی او را در سودان میابند و به فرانسه می آورند و تا سال ۱۹۹۷ بدنبال محاکمه ای که در پاریس برگزار می شود به جرم قتل دو فرانسوی محکوم می شود.

مهدی خانبابا تهرانی که در ارتباط با کارلوس میبوده است را می توان شریک جرم کارلوس بحساب آورد.

دستگیریهای خانبابا تهرانی هم ساختگی بوده است و برای اینکه خود را به همقطار های خودش قهرمان نشان بدهد با دغل بازی و با نیرنگ مدتی به زندان رژیم جمهوری اسلامی هم رفته است و با همکاری آنها است که می تواند از کشور خارج شود. هر بار به زندان رفتنش و در پی آن آزادی او از زندان نشان و سند بسیار محکمی بر این مدعا است وگرنه کسی به این راحتی از زندان رژیم جمهوری اسلامی نمی تواند زنده جان سالم بدر برد آنهم به جرمی که مهدی خانبابا تهرانی مدعی است به چنگ درخیمان رژیم اسلامی افتاده بوده است.

پدر او در چهار راه پهلوی (ولیعصر امروز) یک رستوران داشت که آنجا محل پاتوق اعضای حزب توده بود. مهدی خانباباتهرانی از این فرصت طلانی بهره می جست و افراد حزبی را به آنجا می کشید و خبرهای دست اول را از آنها بدست می آورد و این اخبار را با دیگران درمیان میگذاشت و در مقابلش پول دریافت می کرد.

خانبابا تهرانی یکی از بزرگترین خیانت ها را به کشور مرتکب شده است. او با حاد شدن فعالیت های ضد میهنی دانشجویان که ارتباط آنها از طریق ابراهیم یزدی با سیا [سازمان اطلاعات و امنیت آمریکا] برقرار می شد وبدنبال

انتقال کمیته مرکزی حزب توده از مسکو به آلمان شرقی و تشکیل انجمن های ضد رژیم شاه فعالیت های ضد میهنی را شدت داد و همواره بر علیه نظام پادشاهی و بر علیه سیاست های نفتی شاه با استعمارگران بیگانه همکاری کرده است. همکاری او با کارلوس هم در همین رابطه بوده است زیرا تنها پیام آن گروگان گیری خطاب به شاهنشاه ایران بود که در سال ۱۹۷۳ اعلام کرد تا شش سال دیگر هرگز قرارداد های نفتی استعماری را تجدید نخواهد کرد. دو سال پس از آن شخصی مثل خانابا تهرانی با کارلوس همکاری می کند و اطلاعاتی در اختیار او می گذارد تا وزیر نفت ایران را همراه ۱۱ نفر دیگر گروگان گرفته می شود.

مهدی خانابا تهرانی که در سال ۱۳۳۵ به اتفاق عده ای به آلمان سفر کرده بود برای اینکه بتواند به دانشجویان مونیخ بپیوندد در دانشکده پزشکی مونیخ ثبت نام کرد. مدتی نگذشت که پزشکی را رها کرد و در رشته حقوق ثبت نام کرد. خانابا تهرانی پس از تشکیل ساواک در سال ۱۳۳۶ درحالیکه عضویت حزب توده را همچنان ادامه میداد در ساواک ثبت نام می کند و داوطلب همکاری می شود.

او ارتباط های خودش را با تیمسار معتضد و تیمسار علوی کیا ادامه می دهد. دستگیری های ظاهری اش دیگر شاخه های حزب توده را مشکوک می کند ولی در ضمن نمی تواند ریشه آن دستگیریها را رد یابی بکنند. این نشان می دهد خانابا تهرانی چه فنومن و چه هنرپیشه بی هویتی است. او قادر است دو نقش را در آن واحد ایفا کند. او همواره بصورت جاسوس دو جانبه ویا چند جانبه عمل کرده و مزد دریافت داشته است.

در یک زمان رابط حزب توده با ایرانیان مقیم اروپای غربی و ضمنا جزو کادر نویسندگان نشریه «نوید» وابسته به حزب توده است و در سال ۱۹۶۲ ظاهرا به جرم جعل اسناد توسط پلیس آلمان دستگیر می شود ولی فوراً آزاد می گردد. این اتفاق فقط باعث خروج او از دانشکده حقوق می گردد ولی باوجود اینکه او جعل سند کرده بود و جعل سند در آلمان جرم بسیار بزرگی است فوری آزاد می شود. همین نکته نشان می دهد او هرگز دانشکده حقوق را هم تمام نم کند ولی به جعل اسناد دست می زند.

این دستگیری ها و آزادی های پی در پی خانابا تهرانی را مشهور میکند و دستگاه های امنیتی آلمان غربی توجهشان به او جلب می شود. در همین زمان سازمان سیا CIA با وی تماس برقرار می کند. چگونه با او تماس برقرار می شود به جبهه ملی مربوط می شود زیرا فرهاد سمنار یکی از اعضای رهبری جبهه ملی طی بخشنامه ای محرمانه به اعضای جبهه ملی توصیه می کند تبلیغات وسیعی علیه مهدی خانابا تهرانی براه بیاندازند. مأمور سیا در لباس یک کشیش آمریکایی به ملاقات خان بابا تهرانی در مونیخ می آید.

پیشنهاد چیست؟ «به شما پیشنهاد می کنیم اگر حاضر شوید از حزب توده کناره بگیرید ما هرگونه پشتیبانی را از شما خواهیم کرد، خواست ما اینست که شما نشریه ای منتشر کنید و در آن هرچه می خواهید علیه آمریکا(!!؟) و به ویژه علیه سیاست نفتی شاه و خانواده شاه بنویسید. ولی حتما یک مقاله هم علیه حزب کومونیست شوروی در این نشریه هر بار چاپ شود» سرهنگ، ببخشید، جناب کشیش علی الحساب مبلغ دوهزار مارک (چندین هزار یوروی فعلی) به مهدی خانابا تهرانی می پردازد.

مدتی نمی گذرد که تز مانو تسه تونگ در زیر جلد آقای مهدی خانابا تهرانی نفوذ می کند و حزب کومونیست چین با او وارد معامله می شود و این خوش خدمتی (بخوانید خیانت دوباره!!) باعث می شود از حزب توده انشعاب کند و اولین سازمان مانوئیستی به نام «سازمان انقلابی» را که وابسته به حزب کومونیست چین است را تشکیل بدهد.

[شما نگاه کنید به ژرفای خوش خدمتی و وفاداری، در عین حال که با ساواک همکاری میکند، با حزب کومونیستی توده در ارتباط است، با سیا در ارتباط است با چین همکاری می کند و در عین حال بر علیه کشورش با همه دشمنان ایران در ارتباط است و از همه جا مزد دریافت می کند. آیا چنین فنومن بی اعتبار و بی هویتی می تواند اصلا قابل اعتماد باشد؟ آیا می توان به حرف یک چنین موجودی اعتبار قائل بود؟؟]

جالب اینجاست که این انشعاب و گرایش به حزب کومونیست چین نشریه دیگری را به دنیا می آورد بنام «توده» که در سرتاسر آن به آمریکا ناسزا گفته می شود. همان چیزی که سیا می خواست در نشریه ای با همکاری آقای خانابا

تهرانی رخ بدهد. ولی آیا این همان خواسته سیا است؟ در این نشریه حتی به سوسیال امپریالیسم شوروی نیز حمله می شود ولی به فاشیسم چین و امپریالیسم چین که هنوز هم بشدت دنبال می شود کاری ندارد.

حالا آقای خانبابا تهرانی آنقدر مشغول است که زندگی اش دچار گرفتاری های عجیبی می شود. از آن پس به لطف دست های غیبی سازمان های امنیتی آلمان غربی در راستای خواست های سیا CIA و مارک و دلار های امنیتی آمریکا که بطور مخفیانه به او می رساندند زندگی بسیار لوکس (یک کومونیست و مائویست زندگی لوکس و «امپریال») خویش را تا بدانجا می برد که صاحب یک خانه بسیار شیک با مبلمان بسیار فرنگی مآب در فرانکفورت هم می خرد و گویا همین خانه ها که با دست های غیبی فراهم شده اند انقلاب رهائی بخش ایران را به ثمر می رساند. (!)

گفته می شود خانبابا تهرانی (آقا مهدی) به تقلید از حسین فاطمی که به زندگی در ردیف همین (آقا مهدی) را می گذراند؛ یک روزنامه به نام «باختر امروز» را هم اداره می کرده است. این روزنامه هم با همان هدفی منتشر می شد که روزنامه حسین فاطمی منتشر می شد. برخی آگهی ها در این روزنامه ها از سوی برخی «دست های غیبی» می شود که در مقابل یک آگهی بسیار کوچک و بی مصرف پولهایی به این آقایان می دهند تا اداره های مالیات نفهمند و مردم ندانند پول از کجا می آید.

خانبابا تهرانی در باره روزنامه خودش می گوید: «حزب ابتدا بی اطلاع بود. این پدیده ربطی به حزب نداشت. (!) در ضمن من هم نسبت به موضع رهبری حزب انتقاد داشتم. این ایده را به همراه خسرو قشقانی در میان گذاشتم و با همکاری محمد عاصمی و گودرزی پیش بردم.»

استفاده از نام «باختر امروز» یک فرصت طلبی و یک نیرنگ بود، ولی آقای مهدی خانبابا تهرانی نه مصدق را قبول داشت، نه شاه را نه حسین فاطمی را نه هرگز دلش بحال کشور سوخته بود.

کسانی که در انتشار باختر امروز به مهدی خانبابا تهرانی یاری می رساندند عوامل خائن ساواک بودند، عوامل سیا، اعضای حزب توده، امثال محمد عاصمی که مدتها بود در آلمان زندگی کرد و خود را از مخالفین شاه می دانست، ایرج اسکندری، دکتر ردامنش، بزرگ علوی، رحیم نامور؛ شهنواز اعلامی و چند تن دیگر با او همراهی میکردند. درحالیکه محتوای روزنامه «کاوه» با خواست ساواک هم آهنگی داشت و همین موضوع باعث شد برخی از دست چپی ها که از موضوع باخبر شدند ارتباط خود را با محمد عاصمی بریدند و مهدی خانبابا تهرانی دستش خالی شد زیرا خرید روزنامه «کاوه» را بایکوت کردند و نزدیک بود مهدی خانبابا تهرانی هم لو برود. این مورد باعث شد باختر امروز رونق بیشتری پیدا کرد.

سازمان انقلابی که نام آن در بالا اشاره شد یک تشکیلات انشعابی از حزب توده بود که یک خط مشی در راستای سیاست های امپریالیستی اتحاد جماهیر شوروی [روسیه امروز] داشت و دنبال یک نظریه «تجدید نظر طلبی» بود که اینروز ها همین عده وابسته به بیگانه آنرا با عنوان [کثرت گرا] به حلقوم مردم فرو می کنند. این نظریه از ته ماده های افکار رهبر چین مانوتسه تونگ نشأت می گیرد و اصول مارکسیسم - لنینیسم را دنبال کرده و مذهب را در درون خود (چیزی شبیه آنچه علی شریعتی دنبال می کرد) را پی می گیرد. این فکر را گاهی «سوسیال امپریالیسم» هم نام میگذرند. درحالیکه این گروه با این فکر های «شتر گاو پلنگشان» هرگز دنبال آزادی میهن نیستند و هرکس هم که در پی آزادی میهن است را به عناوین مختلف گول می زنند و او را از انجام هرکاری باز میدارند. اینها اصلا ایرانی نیستند که دلشان به حال کشور سوخته باشد.

همکاری مهدی خانبابا تهرانی با سیا دربرگ ۲۹۶ جلد سوم کتاب «نهضت روح الله خمینی» نوشته سید حمید روحانی که از انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی است نیز یاد شده است. اگر کسی به گزارش شماره ۱۱۰ ساواک که در همین کتاب منتشر شده نگاه کند همین ارتباط را درخواهد یافت.

حسن ماسالی که یکی از خاننین زاده شمال ایران است در کتابی بنام «جنبش زحمتکشان گیلان و مازندران» اشاره میکند: «دلیل اینکه از شورای مقاومت ملی NCRI جدا شدم این است که رهبران شورای مقاومت مکاتبی را در میان خود در ارتباط با دیگران بکار می بردند که موجب نگرانی ما را فراهم می ساخت. من نگران آینده بودم و به این نتیجه رسیده بودم که با ادامه یک چنین سیاستی که از خط مشی شورای مقاومت می گذشت هرگونه صبر و تحملی را از

دست داده بودم. نمی خواستیم که چهره مجاهدین خلق در سیمای شورای مقاومت دیده شود ولی این مسئله بهیچ عنوانی از هم جدا شدنی نبود.»

حمید رضا چیتگر که به (حمید بهمانی نیز شناخته می شود) نماینده حزب کارگر نیز میگفت چهره مجاهد خلق بایستی مورد شماتت قرار گیرد یا ما چپ ها؟ این مسائل را همه این چپ گرایان و جدانشان از مجاهدین خلق را به حساب «اختلافات ایدئولوژی درون حزبی» یاد کرده اند.

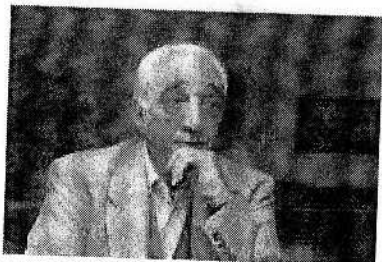
مهدی خانبابا تهرانی با این جمله خودش را از شورای مقاومت جدا کرده است: «به دلیل دنبال کردن استقلال از شورای مقاومت بیرون آمدم. در قطعنامه ۴ آوریل ۱۹۸۵ به این جدائی از شورای مقاومت (مجاهدین خلق) اشاره شده است.

حزب دیگری که شورای مقاومت را ترک گفته است «حزب دموکرات کردستان» است این حزب دست چپی و خائن به کشور در قطعنامه ۳۰ آوریل ۱۹۸۵ خود نوشته است ما سازمان مجاهدین خلق (شورای مقاومت) را ترک گفتیم زیرا برنامه ها و طرح های شورای مقاومت از آغاز مخالف گسترش فعالیت و عضو گیری بود و اصرار داشتند ما تمام جزئیات سیاست درون حزبی مجاهدین خلق را دنبال کنیم.

بهمن نیرومند نیز که یکی از اعضای فعال «جنبش دموکراتیک ملی ایران» بود از مجاهدین (بخوانید شورای مقاومت) انشعاب می کند نیرومند نیز اختلاف های خودش را در راستای دنباله گیری مجاهدین و پیگیری سیاست اصلی مجاهدین می داند.

منصور فرهنگ که خود را دکتر خطاب میکنند در یک گفتگو که در کتابی بنام «ظهور و سقوط شورای مقاومت» بچاپ رسیده است می گوید: «دلیلی که باعث شد شورای مقاومت را ترک کنیم آنها از آغاز مارا آلت دست خود قرار داده بودند و آزادی عمل نداشتیم»

علیرضا نوریزاده که همانند یک سنگ گرسنه هر استخوانی را هر قدر هم کثیف باشد از سوی هرکس که باشد به سمت او پرتاب شده باشد را به دندان می کشد می گوید: «مجاهدین در نشریه شماره ۲۹۹ خود که در ۱۷ مه ۱۹۹۳ منتشر شده است آورده اند بازرگان و همکاران او یک ایدئولوژی ضدملی را دنبال میکنند. سازمانی به این نام «جنبش مقاومت» در ایران نداریم. همه جنبش مقاومت (منظورش شورای مقاومت است) را ترک کرده اند فقط بازرگان و کسانی مثل ابراهیم یزدی باقی مانده اند. آنها گروهی افراد تشنه قدرتند که ناچار به انقراض خواهند بود.»



نشریه ایرانزمین در شماره ۵۲ خود به تاریخ اول ژوئن ۱۹۹۵ در مورد نوریزاده نوشته است: «سعید شاهسون می نویسد این بی شرف دروغگو ۱۰ سال پیش بیرون انداخته شده است و باوجود این هنوز در مورد مجاهدین خلق مزخرف می گوید»

کیهان چاپ لندن، نشریه مجاهد، راه کارگر، شماره ۲۱۶، ۲۴۰ و ۳۵۳، همه براین مدعا هستند که جدائی افرادی مثل خانبابا تهرانی از آنان (مجاهدین) به دلیل بی شرافتی و خیانتشان بوده است.

هرکه پامادر خویش زنا کند با دیگران چه ها کند... خانبابا تهرانی و کسانی مثل علیرضا نوریزاده که با یاران خودشان چنین می کنند که امروز بر علیه آنها شعار های «انقلابی» می دهند پس فردا اگر دستشان به کاری وشغلی در یک دولت دموکراتیک برسد با مردم چه ها خواهند کرد...؟؟

ما این افراد را خائن نمی خوانیم کسانی که خود هم آخور و هم پیاله این افراد (خانبابا تهرانی) بوده اند این گروه از افراد را؛ خائن، بی شرف، دزد، کلاش، ضد مقاومت، ضد ملی (!!) می خوانند.

مجاهدین خلق نزدیک به بیش از دو سال با حزب بعث عراق همکاری کرده است و این خود یک خیانت روشن بحساب می آید. شورای مقاومت که خود منشعب از مجاهدین خلق است، یک انشعاب خیانتکارانه است لذا عضویت کسانی مثل بانو

مرضیه خواننده، علیرضا نوریزاده، خان باباتهرانی و حسن ماسالی در چنین شورائی که برضد مردم ایران عمل می کرده است یک خیانت روشن بحساب می آید.

مهدی خانبابا تهرانی عضو یک چنین دستگاه خیانت پیشه ای بوده اند و اگر تصمیم می گیرند که از هم جدا شوند فقط منافعتشان باهم تضاد پیدا میکند، هیچکدامشان در مرام مانویستی یا گرایش به چپ استالینیستی و یا گرایش به شیوه های استعماری انگلستان ( ارتجاع سرخ و سیاه) باهم اختلاف ندارند فقط منافعتشان اصطکاک پیدا کرده است.

آیا هرگز یک انسان خردمند با یک چنین اشخاصی که هرروز در رختخواب یک دشمن ایران می خوابند و هرروز به هم کیش خویش خیانت می کنند می تواند اعتماد کند؟؟ آیا یک انسان عاقل و میهن دوستی هرگز حاضر می شود با یک فرد کثیف و بی هویتی در یک قهوه خانه چای بخورد؟؟ آیا می توان اعتماد کرد که در همان لحظه به فتنان مخاطب خود سیانور نریزد؟ کسی که با کارلوس همکاری میکند و آدم کش هارا پشتیبانی میکند می تواند قابل اعتماد باشد؟؟

اینها چیزی نیستند جز تدارکات چی های رژیم های استعماری و هرگز نمی توان در این رهگذر به چنین افرادی اعتماد کرد.

آزموده را آزمودن خطاست.

جوانمردی در آن است که یکبار دیگر گول نخورید و حرف های شیرین این مارخورده افعی شده ها را نپذیرید. این چنین اشتباهی براحتی قداستی را که هرکس در حضور مردم ایران بدست آورده است را از دست خواهد داد. این وجهه سیاسی و اعتیاب ملی به همان راحتی که یک تار عنکبوت پاره می شود از دست خواهد داد. پاسخ دلاوری های مردم در مقابله با رژیم سفاک و خفایش پیشه اسلامی همکاری با چنین جرثومه های بی هویت و بی وطن نیست.

بخود آئید به مردم خیانت نکنید.

ح-ک

**Betreff:** tamas ba reza pahlavi

**Von:** reza azizi nejad <rezaazizi.n@googlemail.com>

**Datum:** Sat, 20 Feb 2010 18:04:46 +0100

**An:** khanbaba <m.kh.tehrani@gmail.com>

**Delivered-To:** m.kh.tehrani@gmail.com

**Received:** by 10.216.36.136 with SMTP id w8cs159279wea; Sat, 20 Feb 2010 09:04:47 -0800 (PST)

**Return-Path:** <rezaazizi.n@googlemail.com>

**Received-SPF:** pass (google.com: domain of rezaazizi.n@googlemail.com designates 10.239.142.18 as permitted sender) client-ip=10.239.142.18;

**Authentication-Results:** mr.google.com; spf=pass (google.com: domain of rezaazizi.n@googlemail.com designates 10.239.142.18 as permitted sender) smtp.mail=rezaazizi.n@googlemail.com; dkim=pass header.i=rezaazizi.n@googlemail.com

**Received:** from mr.google.com ([10.239.142.18]) by 10.239.142.18 with SMTP id e18mr1395008hba.181.1266685486425 (num\_hops = 1); Sat, 20 Feb 2010 09:04:46 -0800 (PST)

**DKIM-Signature:** v=1; a=rsa-sha256; c=relaxed/relaxed; d=googlemail.com; s=gamma; h=domainkey-signature:mime-version:received:date:message-id:subject :from:to:content-type; bh=GbsSfrE5vjSYm1pyhzG44AjmY9/3ZN6VtCbLwbCt3YI=; b=nXn2OSazfwIW3UpiraiMnr77cVGVg8XlpSWuTgpgwimPPiUidDM6WugelGUGsRke3QHEpsXVrtwg3m0wFqjoxmiDDqjCFEZE/zR0qEPzuGSYOoDcYYJ4wI/CMd6Zdwvx/EXirPAGb4+2AKJRXcIjwFS2fAGdPBnNSET6cp/K3IQ=

**DomainKey-Signature:** a=rsa-sha1; c=noFWS; d=googlemail.com; s=gamma; h=mime-version:date:message-id:subject:from:to:content-type; b=Stq6opG20FHGoRWLXvpvJEtClrAmIwhYka3c7+DBXaCZCcQVATjgtj+9SVcs0C+dJ/TZUcqbDkDit5ZVtanyJDqf8UxbUKO+Rx1icSw1tDrfv1OeOd1Ke1eTckfAjuZroChhOHQYtBCixzYXhfrAp9hXvh3O8gCHYm0FLkCZ9Q=

**MIME-Version:** 1.0

**Received:** by 10.239.142.18 with SMTP id e18mr1395008hba.181.1266685486414; Sat, 20 Feb 2010 09:04:46 -0800 (PST)

**Nachricht-ID:** <c5ca20be1002200904n6e5c262dke3da4891bfb23c64@mail.gmail.com>

**Content-Type:** multipart/alternative; boundary=001485f44a8475bda404800b32d8

ba salam aghaye tehrani aziz

aghaye amirebrahimi az bonn in email ro baraye man ferestadand.

ishan kheyli alaghe mand hast bedanad aya maajeraye sohbate shoma ba reza pahlavi hamintor hast ke doosti dar in email neveshteya vagheiat chize digarist

pishapish sepas

doostdar

azizi

هموطن ایران فردای شما را بنگر

پادشاه پایه گذار رضا شاه بزرگ را چکمه پوشش کردند

شاهنشاه محمدرضا شاه آریامهر سازنده ایران را دیکتاتورش کردند



واز او خواسته اند که من چه باید بکنم

از شما راهنمایی می‌خواهم و طرح

این خان بابا تهرانی در پاسخ رضاشاه دوم دموکراسی خواه می‌گوید من نه برنامه ای دارم و نه طرح و تنهائیک

توصیه برایتان دارم که ابداء خودتان را مطرح نکنید

ای مردم شما چه خواهید اندیشید

آیا پادشاهان سوئد و نروژ و دانمارک و هلند و انگلستان و حتی تایلند و اردن چنین بزرگواریهائی دارند بخدا که

نه پس بر شما واجب است که قدر چنین پادشاهی را بدانید با این پادشاه ایران‌تان گلستان میشود و شاید دنیا نیز از

بدخشان رضاشاه دوم بهره برد

آقای مهرداد خوانساری

اگر اعلحضرت رضاشاه دوم بنا بر اظهارات خود شما در موقع ورود سازگارا بآمریکا شما را فرستاد در فرودگاه

استقبالش کنید و چمدانهایش را بکشید بر پایه این بینش دموکراسی است

تلویزیون آریامهر فریاد مکن

پس سازمان خشم آمریکا حق دارد که فریاد میکشد فرتورهای رضا شاه دوم را  
پائین بیاورید

این خدای بزرگ مهرچنین پادشاه بزرگوار را از سر این ملت برندار که  
به قاتل پدرتاجدارش

تلفن میکند و حتی از او میخواهد شما بمن بگوئید که چه باید بکنم  
و او در پاسخشان میگوید

توصیه من اینست که ابداء خودتانرا مطرح

نکنید

شاهنشاهی ایران هرگز نخواهد مرد و پایدار و سربلند و جاودانه میماند

دادار بزرگ نگهدار ایران باد